فهرست
شریعتی
۱۳۶۹/۳/۲۳

آستان قدس

کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

نام کتاب: کبری
مؤلف متن: میر سید شریف جرجانی — محشی:
شارح: — مترجم:
تاریخ تحریر: ۱۲۰۵ ق — نوع خط: نستعلیق — تعداد سطر: ۹
موضوع: منطق — زبان: فارسی — عدد اوراق: ۳۲
طول: ۲۰ — عرض: ۱۲ — شمارهٔ عمومی: ۲۸۲۳۳
وقفی / خریداری: حشمت الله یزدانی
تاریخ وقف: آذر ۱۳۸۱ — نام کاتب: محمد حسین بن عبدالله
ملاحظات: قرس

بازبین شد
۱۳۷۱-۸۹ش

مذهوب بهما مذهوب بهم مذهوب بها مذهوب بهما
مذهوب بهن وبدانکه الف فاعل وسین استفعال
گاه باشد که فعل لازم را متعدی گرداند چون
سار زید وسایرته وخرج زید واستخرجته ومثل ذلک
تم تحریر هذه الرسالة المسمی بصرف میر بعون
الملک اللطیف الخبیر والصلوة والسلام
علی محمد المبعوث الی القوی والضعیف
الکبیر فی بیستم شهر جمادی الاخر
سنه خمس ومایتین بعد الالف

بازبین شد
۱۳۷۱-۸۹ش

تعریف حواس ظاهر بخمسة الباصرة هی قوة مودعة فی ملتقی العصبتین المجوفتین
اللتین تتلاقیان ثم تتباعدان الی العینین یدرک بها الاضواء والالوان والاشکال
السمع ای قوة مودعة فی العصب المفروش فی مؤخر الدماغ یدرک بها اصوات
بطریق وصول الهواء المتکیف بکیفیة الصوت الی الدماغ الشم
ای قوة مودعة فی الزائدتین النابتتین فی مقدم الدماغ
المشبهتین بحلمتی الثدی یدرک بها الروائح الذوق
ای قوة مودعة منتشرة فی العصب المفروش علی جرم
اللسان یدرک بها الطعوم اللمس
هی قوة مودعة فی جمیع البدن
یدرک بها الرطوبة والیبوسة
والحرارة
والبرودة

بسم الله الرحمن الرحیم

وبه نستعین

بدانکه آدمی را قوتی درّاکه است که منتقش
گردد در وی صور اشیا چنانکه در آینه لکن در آینه
حاصل نشود مگر صور محسوسات و در قوه مدرکه انسانی حاصل شود

صور محسوسات و معقولات و محسوس آنست که
یکی از حواس پنجگانه که آن باصره و سامعه و شامه
و ذائقه و لامسه است مدرک شود و معقول آنست
که بآنها مدرک نشود و هر صورتی که در قوه مدرکه انسانی
که آنرا ذهن خوانند حاصل شود تصور باشد
یا تصدیق زیرا که آن صورت حاصله اگر صورت
نسبت چیزی است بچیزی است بایجاب چنانکه
گوئی زید نویسنده است یا بسلب چنانکه گوئی زید
نویسنده نیست آن صورت را تصدیق

۸۸

[illegible]

قال رسول الله [illegible]

[illegible]

لیکن حجرات لیس لا [illegible] باشد

[illegible] الملک [illegible]

[illegible]

بازبین شد
۱۳۷۱ش

کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

بشنو از نی چون حکایت می‌کند | وز جدایی‌ها شکایت می‌کند

کز نیستان تا مرا ببریده‌اند | از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق | تا بگویم شرح درد اشتیاق

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش | باز جوید روزگار وصل خویش

من به هر جمعیتی نالان شدم | جفت بدحالان و خوشحالان شدم

هر کسی از ظن خود شد یار من | از درون من نجست اسرار من

سر من از ناله من دور نیست | لیک چشم و گوش را آن نور نیست

تن ز جان و جان ز تن مستور نیست | لیک کس را دید جان دستور نیست

آتش است این بانگ نای و نیست باد | هر که این آتش ندارد نیست باد